انسان و مبارزه

11.چه ضرورتی برای انتخاب مبارزه وجود دارد؟
2.چرا باید با این رژیم مبارزه کرد؟.....2
3.چرا گفته می‌شود که مبارزه پاسخ به ضرورت‌هاست و نه توانمندی ها؟ 2
4.مبارزه نیاز کیست؟.....3
انسان و مبارزه ـ شماره دوم - 14011118 5
5. به راستی انسان کیست و چه هویتی دارد؟.....5
6..قطار زندگی چیست؟.....5
انسان و مبارزه شماره سوم - 14011119 6
7.چه وقت در زندگي سرگردان نخواهیم بود؟.....6
8.داستان چشمه و رودخانه.....7
انسان و مبارزه شماره 4 ـ 14011120.....8
9.طول عمر یا عرض وکیفیت زندگی.....8
10.نسل خوشبخت!.....9
انسان و مبارزه شماره 5 ـ 14011121.....10
11. داستان هفت دلاور فداکار.....10
انسان و مبارزه شماره 6 ـ 14011122.....12
12.تعهد ما به آرمان رهایی مردم و آزادی.....12
13. نسل نفرین شده.....12
14.فدا؛ رمز تداوم حرکت تکاملی جهان.....13
انسان و مبارزه شماره 7 - 1401123 13
15. این همه شور وغوغا در هستی براي چیست؟.....13
16.شرف مجاهدین در چیست؟.....14
انسان و مبارزه شماره 8 -14011124 14
17.شکوه واقعا انسان بودن.....14
18. ضد تسلیم.....15
19.آینده تابناك.....15
انسان و مبارزه شماره 9 -14011125 15
20.امید به آینده و افق هاي تابناك.....15

انسان و مبارزه ـ شماره یک - 14011117

1.چه ضرورتی برای انتخاب مبارزه وجود دارد؟

بسیاری از ما در گام نخست با دیدن ظلمی که در جامعه وجود

دارد یا مشاهده جنایات آخوندها بر مردم و میهن‌مان دچار تناقض می‌شویم و انتخاب می‌کنیم که با آنها وارد جنگ و مبارزه شویم و این وضعیت را تغییر بدهیم
این خود کلاسی از انتخاب مبارزه بوده و بسیار هم خوب و قابل تقدیر است ولی وقتی به دشمن نگاه می‌کنیم؛ وقتی به پیچیدگی مسیر و سختی‌های راه می‌اندیشیم؛ وقتی به قله‌های بالابلند و سرنگونی فکر می‌کنیم؛ می‌بینیم که باید انتخابی عمیق‌تر و جانانه‌تری داشته تا رسیدن ما را به قله تضمین کند.
انسان موجودی آگاه و انتخابگر است و به همین علت برای انتخابی هرچه عمیق‌تر محتاج فهم و آگاهی عمیق‌تری از هویت و رسالت انسان است به همین خاطر بسیار ضروری است که انسان و ویژگی هایش را بشناسیم و در سمت درست تاریخ حرکت کنیم.
2.چرا باید با این رژیم مبارزه کرد؟
این رژیم وطن ما را اشغال کرده و نگاهی به آثار جنایات 44سال رژیم گویای این حقیقت است.
هر ایرانی خارج از هر فکر و اندیشه ومرام و مذهب یا مستقل از هر ضعف و قوت یا توان یا ناتوانی که داشته باشد باید برای بیرون راندن این جنایتکاران قیام کند؛ این یک تعهد برای هر انسان و هر ایرانی است که دل در گرو مردم و میهن خود دارد و نمی تواند چشم خود را به این هم ظلم بپوشاند و این انتظاری است که مردم امروز و نسل فردا از ما که آگاهی بیشتری داریم؛ دارند.
نسل ما با چنین آزمایش تاریخی مواجه شده است و باید به آن پاسخ درستی بدهد و نباید خدای ناکرده کوتاهی داشته باشیم؛ این تعهد نسل ماست که این رژیم را سرنگون کرده و یک میهن آباد و آزاد را به نسل بعدی خود تحویل بدهد. طبعا ما باید الگویی برای رهایی مردم خود و نسل‌های آینده میهنمان باشیم و باید به دلیل مبارزه با این رژیم و سرخم نکردن در برابر آن به ما افتخار کنند.
در تاریخ ایران یک دوران سیاه اشغالگری 300ساله در نظام‌های مغول و تیموری وجود دارد در تحلیل نهایی و در پاسخ به طولانی شدن عمر چنین نظامی تنها یک علت وجود داشته و اینکه مقاومتی و پیشتازانی نبودند که رهبری مبارزات مردم ستمدیده را دست گرفته و آنها را هدایت کنند.
بنابراین مبارزه برای رهایی میهن اشغال شده؛ تنها وظیفه هر ایرانی شریف و آزاده‌ای است که خود را در برابر نسل امروز و فردای خود مسئول و پاسخگو می‌داند.
3.چرا گفته می‌شود که مبارزه پاسخ به ضرورت‌هاست و نه توانمندی ها؟
هر انسانی با دیدن هر نوع ظلم و ستمی خواه و ناخواه در درونش «حسی» زنده و بیدار می‌شود به او شوک وارد کرده و او را تکان می‌دهد تا به خود آید و کاری بکند. این حس برآمده از «وجدان» بیدار شده هر انسان است که هستی در او به ودیعه گذاشته است این حس او را از دنیای مادون انسانی یا همان دنیای حیوانی یعنی زندگی برای خود به دنیای انسانی یعنی فدا برای دیگران فرا می‌خواند.
این حس؛ انسان‌ها را در زندگیشان در معرض یک دوراهی عظیمی

قرار می‌دهد و اینکه باید انتخاب کنند. انتخابی سرنوشت ساز بین ماندن یا رفتن/ بین بودن و شدن/ بین خود و دیگران/ بین مادر و میهن!
از این رو بسیاری از انسان می‌خواهند و دوست دارند که برای رهایی مردم و میهنشان گامی بردارند ولی مهمترین مانع و شاید اولین تضادی که با آن برخورد می‌کنند؛ نتوانستن و هزار و یک مانعی که بر سرراه آنها سبز می‌شود/ تحصیلاتم چه می‌شود؟ خانواده و پدر و مادر و خواهر و برادران و فرزندانم چه می‌شوند؟ آینده‌ام چه می‌شود؟ خانه و کاشانه و ماشین و پول‌هایم چه می‌شوند؟ جوانی‌ام چه می‌شود؟ اگردستگیر و زندانی شوم چه می‌شود و. . .
حرف مهم و کلیدی در چنین نقاطی این است که اساسا در هر انتخابی نباید از توانستن یا نتوانستن‌ها شروع کرد بلکه از پاسخ به ضرورتی که درب خانه ما را زده است باید شروع کنیم و اینکه چه پاسخی به آن بدهیم.
وقتی جلوی چشمان ما کودکی در آشغال بدنبال غذا می‌گردد/ وقتی مادری برای تامین دارو و معاش و نجات فرزندانش؛ دست به هرکاری می‌زند/ وقتی آمار رسمی و اعلام شده خودکشی‌ها سالانه از صدو سی هزار هم عبور می‌کند/ وقتی به چند صدهزار زندانی بی گناه با کمترین امکانات فکر می‌کنیم/ وقتی پدری را به خاطر کوچکترین جرم رژیم ساخته اعدام می‌کنند/ وقتی به گورستان‌های آباد و شهرهای ویران شده نگاه می‌کنیم/ وقتی در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که 80درصد آن فقیرند و بعضا سالهای سال است که یک وعده غذای سیر نخورده‌اند/ وقتی می‌بینیم که فقط در یکماه گذشته رییسی بیش از 90نفر را اعدام کرده است / وقتی یک جنایتکارانی را می‌بینیم که با پول همین مردم کاخ‌ها برای خود ساخته‌اند/ وقتی به ثروت هزار میلیاردی خامنه‌ای و فقر تمامی مردم ایران فکر می‌کنیم و... در این صورت نمی‌توانیم برای پاسخ به این همه ظلم و جنایت از این شروع کنیم که می‌توانیم یا نمی‌بتوانیم بلکه باید از پاسخ به ضرورت‌ها شروع کنیم و به این سوال پاسخ بدهیم که بساط این ظلم باید برچیده شود یا خیر؟ من باید کاری بکنم یا نکنم؟ اگر من نمی کنم آیا این حق را به بقیه هم می‌دهم که آنها هم جواب مرا بدهند یا نه؟
و تمامی انقلابیون از همین نقطه شروع کردند و از همین نقطه تولد انسانی خود را رقم زده و مسیر زندگی خود را عوض کردند/ پا در راه گذاشتند و به ناتوانی‌ها و دردهایشان نیاندیشیدند و راه افتادند و ادامه راه به آنها همه چیز را آموخت و مشکلاتشان را پاسخ داد و ناتوانی هایشان را پر کرد.
4.مبارزه نیاز کیست؟
در نقطه انتخاب مبارزه این بسیار واقعی است که ما از ضرورتی که درب خانه ما را کوبیده شروع کرده و به آن پاسخ داده‌ایم.
اگر در محیط بدون تضادی به دنیا می‌آمدیم و در معرض آگاهی قرار نمی‌گرفتیم؛ شاید هرگز به این صورت گذارمان به مبارزه نمی‌افتاد و کسی هم انتظاری از ما نداشت ولی در هر صورت قرعه مبارزه به نام ما افتاده است و باید این راه را تا به آخر و با هر قیمتی طی کنیم.
اما به رغم انتخاب انقلابی و شجاعانه و فداکارنه ما؛ یک

چاله‌ای وجود دارد که باید آن را دیده و پر کنیم و چاله این است که انتخاب مبارزه خود را منتی بر مردم بدانیم و بگوییم که اگر به ما بود هرگز وارد مبارزه نمی‌شدیم و دنبال کار خودمان می‌رفتیم و گلیم خودمان را از آب بیرون می‌کشیدیم.
این درست است که ما به خاطر رهایی مردم مبارزه را انتخاب کرده‌ایم و به ضرورتها پاسخ داده‌ایم ولی قبل از هر بحثی؛ مبارزه نیاز ما برای انسان بودن و انسان شدن و پاسخ به شرافتمان بوده است.
وقتی با چنین رویکردی وارد مبارزه می‌شویم تا ابد سپاسگزار مردم محروم و ستمکشیده‌ای هستیم که زمینه ساز ورود ما به دنیای مبارزه و انسانیت شده‌اند. ولی اگر طلبکار مردمی باشیم که برایشان مبارزه می‌کنیم؛ این؛ ما را نه تنها در مسیر درستی قرار نمی‌دهد به عکس ما را به ناکجاآباد می‌برد و در یک نقطه‌ای وادار می‌شویم که از قطار مبارزه با انواع بهانه‌ها پیاده شویم.
چرا که در این صورت مردم برایمان تقدس لازم را نخواهد داشت/ آرمان رهایی مردم کم رنگ می‌شود/ طلبکار مردم می‌شویم که چرا بیدار نمی‌شوند! چرا مبارزه نمی‌کنند! چرا اعتراض نمی‌کنند! چرا خاموش شدند! چرا فریب دجالیت این رژیم را می‌خورند! و هزار و یک چرای دیگر سر راه ما سبز می‌شود و ما را رفته رفته از مبارزه و آرمانی که برای آن مبارزه را انتخاب کرده بودیم؛ دور می‌کند و دیگر حاضر به فداکاری برای چنین مردمی نخواهیم شد و به این ترتیب تمام سرمایه انسانی خود یعنی فدا کردن بدون چشمداشت به خاطر مردم و میهن خود را از دست می‌دهیم.
انسانی که مبارزه را نیاز مقدم خودش می‌داند در باره مردم و مشکلاتشان کمی به عمق می‌رود. علت این سکوت و بي تفاوتي آنها را جويا مي شود. تاريخ مبارزات مردم را به دقت بررسي مي كند؛ قوت هایشان را می‌بینند؛ تاثیر شکست قیام‌های ناکام گذشته را بروي مردم در نظر مي گيرد/ تاثیر سرکوب را روی آنها می‌بینند و می‌دانند که تا کجا بذر ناباوری که این رژیم در روح و ضمیر آنها کاشته؛ کشنده است و بعد مثبت‌های این مردم را به خود یادآوری می‌کند و اینکه چگونه در طي مبارزات گوناگون به صحنه آمده و گذشتها و فداكاريهاي بي شمار آنها را بياد مي‌آورد، می‌بینند که در زیر این سطح آرام و ظاهر بي تفاوت؛ همواره آتشفشانی متلاطم وجود داشته است.
و بعد کمی عمیقتر می‌شود و می‌بینند که مردم قوانین خاص خودشان را دارند و با پیشتاز انقلابی فرق دارند و از این نقطه به خود می‌اندیشد و شرمنده افکارش می‌شود و به خود می‌گوید که من چه نکرده‌ای دارم و چه کاری باید برای به میدان آوردن این مردم بکنم که نکرده ام؟ و این بر عزم و عنصر انقلابی‌اش اضافه می‌کند..
قبل از تیرباران چه‌گوارا ؛ فرمانده جوخه آتش؛ به نزد وی رفت و به طعنه گفت: همین خلقی که تو برایشان مبارزه می‌کردی؛ تو را لو دادند! ما که جای شما را نمی دانستیم! چه‌گوارا گفت بله! این درست است و این نکرده ماست که به اندازه کافی برایشان مبارزه نکرده و خون نداده بودیم و الا هم شما و هم ما را می‌شناختند و دیگر این صحنه اتفاق نمی‌افتاد و بعد در یک

جمله طلایی؛ عمق عشق خود به مردم را ؛ مردمی که هم میهنانش هم نبودند؛ بیان کرد و گفت امیدوارم که خون من که در سرزمین آنها ریخته می‌شود این نقیصه و کمبود را جبران کند!

انسان و مبارزه ـ شماره دوم – 14011118

5. به راستی انسان کیست و چه هویتی دارد؟

استمرار مبارزه و ارتقاء کیفیت مبارزه هر انسان وقتی امکان پذیر است که قبل از هرچیز به قدر و شأن انسان اشراف داشته باشد.

حیوانات آگاهی ندارند و اختیار و آزادی ندارند. مثلا سگ را در نظر بگیرید بازتابها و واکنشهای همه سگها در هرجا و هر زمان مثل هم‌اند و اگر تفاوتی هم باشد در مکانیزم عصبی‌شان است آن هم کمی است.

اما تفاوت انسانها باهم از زمین تا آسمان است.تفاوت دیکتاتور وحشی و ضد بشری مانند خمینی و خامنه‌ای شکنجه گرانش با شورشگران وکانون‌های شورشی که برای رهایی مردمشان از همه چیزشان می‌گذرند.

حیوان مسئول نیست. پس پاسخگونیست. شما نمی‌توانید هرگز از عقرب بپرسید که چرا می‌گزی. خوب! اقتضای طبیعتش این است؛ اما انسان بنا بر هویتش یعنی آگاهی و اختیاری که دارد مسئول است. لذا اگر آگاهی و قدرت انتخاب را از انسان بگیریم او را از انسانیتش سلب کرده ایم.

اما انسان وجه دیگری هم دارد و به دلیل قدرت انتخابش؛ می‌تواند مبارزه بکند یا نکند! می‌تواند طرفدار رژیم یا برانداز باشد! می‌تواند فقط به خود و خانواده خود بیاندیشد می‌تواند به رهایی مردم و میهنش فکر کند و آماده باشد که خود را فدای رهایی آنها بکند. این موضوع را می‌توان در یک مثال ساده بیان کرد مثلا آتش؛ همی تواند منبع گرما و حرات و روشنایی باشد و هم می‌تواند بسوزاند و ویران کند یا آب می‌تواند مایه حیات باشد و هم می‌تواند سیل شود و شهر و روستا را خراب کند.

بنابراین وقتی به انسان می‌رسیم؛ تعریفش با حیوان فرق می‌کند؛ مسول است و مسئولیتش، فقط در مدار خودش بسته نمی‌شود بلکه در برابر وجود و هستی و مردم و میهنش و حتی نسل‌های بعد خود هم باید پاسخگو باشد

آگاهی و اختیارسرمایه عظیم انسانی نزد تمامی انسان هاست که باید از آن به درستی و در مسیر درست تاریخ از آن استفاده کنند. و در شرایطی که یک هیولا بر سرزمین ما حاکم است وظیفه هر انسان باشرف یا ایرانی با غیرت نمی‌تواند چیزی جز انتخاب برای مبارزه با این هیولای زمانه باشد.

به همین اعتبار باشناختی که از هویت انسان پیدا کردیم می‌توانیم بگوییم که انسان یک موجود انقلابی است و قدرت و اراده مبارزه و جنگیدن دارد به همین علت؛ تغییر و انقلاب در سرنوشت انسان نوشته شده است؛ برادر مسعود می‌گوید: «اگر قرار نبود که تغییر بدهیم پس چرا تغییرگر آفریده شده ایم؟».

6. .قطار زندگی چیست؟

برای شناخت عینی و ملموس از تعریف و سرنوشت انسان خوب است این موضوع را با یک تشبیه و مثالی بیان کنیم.

تولستوی زندگی انسان‌ها را به قطاری تشبیه می‌کند که این قطار از آغاز حیات انسان حرکت کرده و به سمت مقصدی عالی در گذار است. این قطار در هر ایستگاهی می‌ایستد و تعدادی را سوار و تعدادی را پیاده می‌کند. انسان فقط برای چند ایستگاه حق ماندن در این قطار را دارند.
تمامی مسافرین این قطار؛ بی آنکه خود قدرت انتخابی داشته باشند در ایستگاهی سوار این قطار می‌شوند ولی این قدرت را دارند که واگن هایشان را خود انتخاب کنند و این قدرت را دارند که خود ایستگاهی که می‌خواهند پیاده شوند.
می گویند تمامی انسان‌ها در نقطه پیاده شدن از قطار زندگی؛ نگاهی به گذشته می‌اندازند و این سوال را از خود می‌کنند؛ آیا زندگی درستی داشتم؟ آیا در مسیر درست تاریخ و تکامل قرار داشتم؟ آیا در واگن درستی زندگی کرده و با هم قطاران خوبی عمرم را سپری کردم؟
بله! در قطار زندگی واگن‌های مختلفی وجود دارد؛ واگن جنایتکاران همین رژیم که از صدر تا ذیل در آن به سر می‌برند؛ واگن مردمان عادی که کاری به کار مردم و میهن خود ندارند و فقط به دنبال خود و خانواده خود بوده و به این قطار آمده و پیاده می‌شوند؛ بی آنکه بدانند موضوع و صورت مساله زندگی چه بوده است/ واگن انقلابیون و وطن‌پرستان؛ شورشگران و کانون‌های شورشی واگن انسان‌هایی که زندگی واقعی خود را در فدا برای دیگران معنا و جستجو می‌کنند. انسان‌ها با انتخاب واگن هایشان در قطار زندگی در حقیقت سرنوشت خود را رقم می‌زنند و اینکه در کدام سمت تاریخ و تکامل قرار بگیرند.
یکی از مشاهیر گفته بود که ما نقشی در آمدنمان به قطار زندگی نداریم ولی بی شک انتخاب نوع زندگی و اینکه در کجا و کی و چگونه از قطار زندگی پیاده شویم؛ با خودمان است و این همان قدرت انتخاب انسانهاست.
به راستی! شاخص زندگی درست چیست؟ چه باید بکنیم که پشیمان مسیر طی شده نباشیم؟ پاسخ روشن است و تنها کسانی که یک زندگی واقعی انسانی و شرافتمندانه داشته‌اند؛ پشیمان نخواهند بود.
حال این سوال مطرح می‌شود که زندگی واقعی انسانی چیست؟
طبعا؛ هر مکتب و مرامی تعبیر و تفسیر خاص خود را از زندگی سعادتمندانه انسانی دارد. ولی تنها یک تفسیر است که با منطق هستی؛ منطبق است و سعادت و نیکبختی از آن کسانی خواهد بود که به فلسفه وجودی «انسان» پاسخ درستی داده باشند. یعنی زندگی خود را وقف دیگران کرده و چیزی برای خود نخواسته باشند.
دیالوگی بین ویلیام والاس قهرمان اسکاتلندی بر سر سعادت و خوشبختی در این دنیا با پسرک خردسالی در تاریخ ثبت شده است. ویلیام والاس به پسرک می‌گوید که خوشبختی متعلق به کسانی است که برای آرمان رهایی ملت خویش می‌جنگند. پسرک می‌گوید که در این صورت تو کشته می‌شوی و زمانی برای خوشبختی نخواهی داشت تا ازآن لذتی ببری؟. .. جواب می‌دهد؛ تمامی شیرینی و لذت «زندگی» در همان فرصتی است که خود را برای تحقق آرمان هایت فدا می‌کنی!

انسان و مبارزه شماره سوم – 14011119

7.چه وقت در زندگي سرگردان نخواهيم بود؟

انسانها برخلاف سایر موجودات دیگر که حیات و بقائشان غریزی و هدایت آنها دست خودشان نیست؛ زندگی خود را به دست خودشان و براساس آگاهی و اختیار و اراده‌هایشان می سازند. خودشان راه و مسیر شکوفایی وموفقیت انسانی‌شان را از بیراهه‌ها تشخیص و انتخاب می کنند .در حقیقت هدف زندگیشان را خودشان تعیین کرده و مشخص میکنند که چگونه زندگی کنند یا در چه مسیری بروند. به همین خاطر چون خود آگاهانه انتخاب می کنند لذا پاسخگوی تصمیمات خود هستند.
حال در این میان این سوال برای همه انسان ها به نوعی و به شکلی مطرح هست که شاخص یک زندگی درست چیست؟ از کجا بفهمم که مسیر درستی انتخاب کرده یا پا در مسیر غلطی گذاشته‌ام؟
موفقیت در هرراهي، بدون آشنايي به قوانين حاكم بر آن مسير، به هيچ وجه امكان پذير نيست. مثلا اگر هدف و قله و مسير درست برای یک کوهنوردی را درست انتخاب نکرده باشیم و به قوانین این مسیر مسلط نبوده و خود را برای مقابله با موانع این مسیر آماده نکرده باشیم؛ قطعا موفق نخواهیم بود. و درمیان برف و سرما و تاریکی کوهستان سرگردان خواهیم شد و نیروها و استعدادهایمان از بین می رود و به هدف هم نمی رسیم.
حال به دنیای واقعی برگردیم و از خود سوال می کنیم که چه وقت در زندگي سرگردان نخواهيم بود؟ چه وقت زندگي براي ما معني و مفهوم اصيل و واقعي پيدا مي كند؟ و چه وقت نيروها و استعدادهايمان تباه نخواهدشد؟
پاسخ این است که وقتي كه جهان و تاریخ و اجتماعی که در آن زندگی می کنیم را بطور صحیح بشناسیم و موضع و مختصات و نقطه خودمان را در جهان و سمت درست تاریخ و هستی پیدا کرده باشیم، خلاصه اینکه ما وقتی در کوهستان گم نخواهیم شد که قله را بشناسیم؛ نقشه داشته باشیم و مختصات خودمان روی نقشه بدانیم و مسیر درست رسیدن به قله را انتخاب کرده باشیم؛ راهنمایی داشته باشیم و ....
حال در پاسخ به مساله زندگی؛ باید بدانیم که سمت و سوی درست تاریخ و هستی چیست؟ آیا هستی بی سمت و سو است یا سمت و سویی متعالی و تکاملی دارد؟ آیا قطار هستی کور و بی هدف؛ می‌رود و می‌رود تا در شب سیاهی در یک پرتگاهی سقوط کرده و داستان انسان به پایان برسد! یا نه! هدفی و مقصدی وجود دارد؟ اگر هستی سمت و سویی دارد و سعادت و نیکبختی در سرنوشت نهایی انسان نوشته شده است؛ پس برنده واقعی زندگی کسانی هستند که زندگی خود را در همسویی با این مسیر درست انتخاب کرده و طی می‌کنند و برای تحقق این هدف تلاش می‌کنند.
8.داستان چشمه و رودخانه
وقتی می‌خواهیم پا در میدان مبارزه بگذاریم؛ خواه و ناخواه یک سریال مانع جلوی پای ما سبز می‌شود و هر یک به مثابه نیرویی بازدارنده به ما هشدار می‌دهند که وارد چنین مسیری نشویم و به ما می‌گویند که رفتن در چنین مسیری دیوانگی است.
برای آدم ها در نقاط عطف زندگی و تصمیم گیری‌های سرفصلی؛ انواع سوالات مطرح می شود. سرمایه‌های زندگی/ داشته‌ها و نداشته‌ها و هزار و یک موضوع ریز و درشت در مقابل چشمان ما به نمایش در می‌آید. 20سال تحصیل من چه می‌شود؟ تجارب و تخصصی که

کسب کرده‌ام؛ چه می‌شود؟ پول و ماشین و خانه و کاشانه‌ای که به این زحمت بدست آورده‌ام چه می‌شود؟ پدر ومادر و خواهر و برادرانم چه می‌شوند؟ زیبایی زندگی؛ راحت زندگی؛ آرامش من چه خواهد شد؟ و احساس می کنیم که برای ورود به میدان مبارزه پاسخ به این سوالات سخت می شود.
برای پاسخ به این سوالات خوب است به داستان چشمه و دریا توجه کنیم و اینجاست که داستان چشمه و دریا می‌تواند به ما کمک کند.
چشمه‌ای بود که آب گوارا و روشنی داشت ولی حاضر نبود که راهی باز کرده و به رودخانه بپیوندد می‌گفت هرچه دارم را برای خودم در گودالی بزرگ حفظ می‌کنم.
رودی که از کنارش می گذشت با دلسوزی به او گفت چشمه جان! وقتی به من نپیوندی هرچه باشی؛ زلال‌ترین آب جهان هم که باشی در گودال و برکه بسته خودت می‌گندی و به لجن زاری تبدیل می‌شوی!
چشمه گفت: ولی هرچه باشم خودم هستم ولی اگر در تو بریزم؛ همه چیزم را از دست می‌دهم و جریان پرخروش تو دیگر اثری و آثاری از من باقی نمی گذارد و من هیچ می‌شوم!
رود گفت: بله! این درست است ولی تو به دریا می‌رسی و با دریا یکی می شوی!
چشمه گفت: در دریا و در میان آن همه آب؛ چه اسمی و چه رسمی از من چه بجا می‌ماند؛ هیچ!
رود گفت: چشمه جان! تو آنجا خود؛ دریا شده‌ای و دریا با تو و دوستانت دریاست و اگر همه چشمه‌ها مثل تو فکر می کردند؛ می دانی چه می شد؟ دریاها خشک می شدند و به جای آن گنداب‌ها؛ سراسر زمین را پر می کردند!
چشمه گفت: به هر صورت «من» چه می شوم؟
رود گفت: تو دریا می شوی؛ خورشید بر تو می‌تابد و تو به آسمان می‌روی و بعد ابر می‌شوی و باد تو را به مرغزارها و کوهستان‌ها می‌برد و می‌باری و می‌باری و تو در قطرات باران مجددا زنده و تکثیر می شوی و بعد به دیگران زندگی می بخشی و از تو هزاران چشمه سار دیگر می‌جوشد!
چشمه؛ تکانی خورد و هرچه داشت را به رودخانه سپرد و رفت. رفت تا به دریا برسد و از آنجا در اسمانها پرواز کرده و ببارد و بهار وسرسبزی را برای مردم به ارمغان بیاورد.
بله ما هرگز خود را تنها و جدا از جامعه و تاریخ و هستی نمی توانیم بدانیم و برعکس از چشمه تنهایی خارج و به جمع شایسته و به تاریخ تکامل انسان باید پیوند بخوریم .این است تنها راه رستگاری و موفقیت و سعادت و پیدا کردن مسیر درست و حرکت در سمت درست تاریخ!

انسان و مبارزه شماره 4 ـ 14011120

9.طول عمر یا عرض وکیفیت زندگی
این طبیعی است که هرآدمی به صورت خودبخودی به دلیل عملکرد غریزه حفظ خود وحفظ نسل.... برایش مهم است که طول عمر بیشتری داشته باشد و تلاش می‌کند که هرچه عمرش طولانی‌تر باشد. حال سوال اینجاست که اگر بین طولانی شدن عمر و نوع زندگی که انتخاب

می‌کند؛ تضادی پیش بیاید، کدام را باید انتخاب کنیم؟
پاسخ به این سوال سرنوشت زندگی بسیاری از انسان‌ها را تعیین میکند. وقتی ما اصالت را به طول زندگی می‌دهیم باید از هر کاری و هر ریسکی که زندگی ما را به خطر می‌اندازد؛ پرهیز کنیم و مشخص است که ما را محافظه کار می‌کند: ترسو و بزدل می‌کند؛ سر بزنگاه‌ها به سازش و تسلیم وا می‌دارد و راستی انتخاب ما چه باید باشد؟ تسلیم یا ریسک پذیری؟ برای پاسخ به چنین سوالاتی؛ باید به این سوال پاسخ بدهیم که اصلا فلسفه وجودی زندگی انسان چیست؟ ما برای چی به دنیا آمده‌ایم؟ چه وظیفه‌ای داریم؟ و به قول شاعر باید بدانیم که از کجا آمده‌ایم به کجا می‌رویم؛ آمدنمان بهر چیست و چگونه باید به زندگی معمول تن نداده و از مدار آن خارج شویم.
مگر حق هر انسان آزاده‌ای نیست که نوع و زمان و مکان پیاده شدن خود از قطار زندگی را انتخاب کند؟ پس درست این است که برای عمر بیشتر نباید به هر سازش یا تسلیمی تن داد. این همان چیزی است که جنایتکاران می‌خواهند تا به اتکای این ضعف؛ آنها را وادار به تسلیم کرده و به لجن زار بردگی بکشند.
این واضح است که تعیین اندازه عمر که دست ما نیست؛ پس بهتر است که در مدتی که زنده هستیم و زندگی می‌کنیم؛ درست زندگی کنیم و اصالت را به کیفیت زندگی خود بدهیم. دراین رابطه برادر مسعود می‌گوید: «عمرها می‌گذرند و تنها آن چه که می‌ماند؛ صدق است وفدا و دیگر هیچ!»
حال بهتر است که به این سوال پاسخ بدهیم که کدام زندگی مطلوب و واقعی است؟ در پاسخ می‌توان گفت که آن زندگی درست و واقعی است که در خدمت دیگران و برای دیگران باشد و برای رهایی مردم از زیر بار ظلم و ستم باشد.
با نگاهی به تاریخ انسان این حقیقت که زندگی واقعی چیست روشن‌تر میشود.متوجه می‌شویم که عمر کم یا زیاد انسان‌ها تعیین کننده ارزش آنها نیست؟ راستی تاریخ واقعی انسان‌ها را چه کسانی رقم زده‌اند؟ اسپارتاکوس یا امپراتور روم؟ موسی یا فرعون؟ حسین یا یزید؟ علی یا معاویه؟ مصدق یا شاه؟ و تاریخ نسل ما را چه کسانی رقم خواهند زد؟
بی دلیل نیست که امام حسین را پیامبر جاودان آزادی و چه‌گوارا را الگوی انسان آزاده و فراموش ناشدنی در عصر کنونی می‌دانند.

10.نسل خوشبخت!

پس از بررسی ارزش عمر انسان، با توجه به شرائطی که در آن زندگی می‌کنیم به این می‌رسیم که ما نسل خوشبختی هستیم و نسبت به تمامی انسان‌های پیشین، از امتیازات ویژه‌ای برخورداریم. ما خوشبخت‌ترین نسل تاریخ بشری هستیم چون در عصر نبرد برای ریشه کنی یک رژیم قرون وسطایی و ارتجاعی تحت نام اسلام به سر می‌بریم؛ همچنانک تاریخ راهگشایی عظیم انقلابیونی که علیه ریشه کنی ارتجاع تحت نام مسیحیت رافراموش نکرده و نمی‌کنند. نسل ما را که با ارتجاع تحت نام اسلام که هزاربار پلیدتر از ارتجاع تحت نام مسیحیت است" در افتاده و هزاران بار بیشتر راه رهایی بشریت را سد کرده است؛ فراموش نخواهد کرد.
و اگر ایمان داریم که با سرنگونی این رژیم؛ صرفا نه یک دیکتاتوری کلاسیک و نه یک دیکتاتوری مذهبی بلکه یک نظام

ارتجاعی و بنیادگرا برای همیشه در تاریخ دفن خواهد شد؛ پس چه افتخاری و چه شانسی از این بالاتر که می‌توانیم در چنین نبردی شرکت داشته باشیم! واقعا این یک شانس تاریخی است که نصیب ما و نسل ما شده است و باید قدردان آن باشیم.

انسان و مبارزه شماره 5 _ 14011121

11. داستان هفت دلاور فداکار

هفت دلاور بودند که آوازه جوانمردی آنها در شهرها و روستاها پیچیده بود. روزی آنها به شهری رسیدند. مردم آن شهر از دیدن آنها خوشحال شده و از آنها خواستند که آنان را از دست حاکم جنایتکارشان؛ نجات دهند.

دلاوران گفتند که ما مسافریم و قصد ماندن در این شهر را نداریم؛ از آن گذشته؛ برای چه باید برای شما بجنگیم! و چرا خودتان نمی جنگید؟

آنها از ظلم و ستم های حاکم پلید گفته و در جواب گفتند که ما ضعیف و ناتوان هستیم و توان جنگیدن با آن جنایتکاران را نداریم و باز دست یاری به سوی آنها دراز کرده و گفتند آوازه جنگ آوری شما را زیاد شنیده‌ایم و شما می توانید ما را نجات دهید.

وقتی دلاوران ظلم و ستمی که بر آنها رفته بود را شنیدند؛ به فکر فرو رفته و ابتدا به خود گفتند که دلیلی ندارد که ما برای آنها بجنگیم و جانمان را به خطر بیاندازیم ولی از سوی دیگر شرف انسانی و وجدان انقلابیشان آنها را رها نمی کرد و به خود گفتند که ما نباید آنها را به امان خدا رها کرده و برویم؛ این دون شان و عقیده و مرام و مروت ماست و اگر برویم تا ابد دیگر نمی توانیم سرمان را بالا بگیریم.

این درگیری روح و ضمیر انسانی آن دلاوران را در می نوردید و برای ماندن یا رفتن باید بر شک و تردیدهایشان غلبه می کردند. لحظات سخت و سنگین انتخاب؛ انتخابی سنگین بین ماندن و رفتن بین ذلت و مرگ با شرافت؛ فرارسیده بود و بالاخره اولین نفر سکوت سرد و سنگین حاکم را در هم شکست و برتردیدهایش غلبه کرد.

رهبر دلاوران رو به دوستانش کرد و گفت؛ من می‌مانم و می‌جنگم ولی بقیه شما آزاد هستید و می‌توانید بمانید یا بروید.

دومی گفت؛ لعنت به من اگر در کنار تو و برای این مردم نجنگم؛ راهی بهتر از این برای من نیست و من درکنار تو می جنگم

سومی گفت: اصلا زندگی یعنی همین! خیلی‌ها در زندگی‌شان برای کمتر از این‌ها جنگیده و مرده اند!

چهارمی گفت؛ شهرت برای ما یک تابوت سنگی شده و ایکاش گذارمان به این شهر نیافتاده بود ولی حالا اگر به ندای این مردم پاسخ ندهیم؛ دیگر زندگی برای ما بی معنی خواهد بود!

پنجمی گفت؛ هر انسانی این حق رو داره که انتخاب کنه که کجا بمیره! من چیزی برای از دست دادن ندارم می‌مانم و می‌جنگم و همین جا برای ازادی انسان های دیگر جانم را فدا می کنم.

ششمی گفت؛ من به خوبی دشمن را می‌شناسم و دلم می‌خواهد بمانم و بجنگم و درس جانانه‌ای به آنها داده و انتقامی سخت از آنها بگیرم و ادامه داد که مردم این شهر سزاور هستند که زندگی

آزاد و شرافتمندانه‌ای داشته باشند و باید ما آزادی را به آنها برگردانیم؛ این وظیفه اخلاقی و تعهد ماست.
هفتمی هم گفت: مردم این شهر خودشان قدرت مبارزه را دارند ولی خود را ناتوان و دشمن را قوی می دانند و تنها این ما هستیم که می‌توانیم این دو ناباوری را در آنها کشته و دفن کنیم و انرژی عظیم آنها را آزاد کنیم و گفت پس من هم می‌مانم تا مردم را به باور به توانایی‌هایشان برسانم تا به کمک آنها بتوانیم به پیروزی برسیم.
و به این ترتیب دلاوران تصمیم به ماندن و جنگیدن گرفتند.
****
جنگ پیش رو بسیار سخت و سنگین بود. هفت نفر باید در برابر جنایتکارانی غدار که چندین وچند برابرشان بود؛ می‌جنگیدند! ولی دلاوران که عزمشان را جزم مبارزه برای رهایی مردم کرده بودند با «باور» به پیروزی؛ کارشان را شروع کردند و تمامی اهالی شهر را جمع کرده و به آنها گفتند: ما تصمیم گرفته‌ایم که بمانیم و بجنگیم ولی شما آزاد هستید که هر کدامتان که خواستید؛ بمانید و بجنگید یا شهر را ترک کنید و بروید! و ادامه دادند؛ اگرچه شهر شهر شماست ولی الان ما دیگر خود را جزیی از شما و شهروند شهر شما می‌دانیم/ خوب! اگه کسی می‌خواد بره الان وقتشه! هیچکس به شما خورده نمی گیره. ممکنه که در پایان این جنگ؛ شهر شما در آتش بسوزه و نابود بشه و کسی هم از ما باقی نمونه ولی مطمئن باشید که «*چیزی رو که شما در آتش از دست می‌دهید در خاکستر آتش؛ پیدا خواهید کرد*». جنگل با سوختن تمام نمی شود بلکه بذرهای جوانی هستند که تنها در خاکستر جنگل می‌رویند و دوباره جنگل را می‌سازند و شما آزادی را در خاکستر شهرتان پیدا خواهید کرد.
مردم گفتند ما می مانیم و در کنار شما می‌جنگیم. دلاوران گفتند اگر آزادی خودتون رو می‌خواهید باید برایش بجنگید و گفتند ما در این جنگ به همه شما از پیر و جوان نیاز داریم و در این جنگ از داس و چنگگ تا چنگ و ناخن‌های شما هم به درد کارمان می‌خورد و بعد آموزش را شروع کردند و به کمک مردم تله‌ها آماده کرده و خندق‌ها کندند و آماده نبرد شدند.
در پایان نیرویی عظیم از مردمان شهر را گرد آوردند؛ مردمانی که سلاح جدی برای جنگیدن نداشتند ولی سرشار از امید و باور به پیروزی بودند؛ شکست ناپذیر! سرشار از عشق و عاطفه نسبت به یکدیگر! شجاعت و شهامت و کرامت و پاکی و صفا و زندگی واقعی به شهرشان برگشته بود؛ آنها بهشت زندگی را در میدان نبرد یافتند.
خبر به دشمن رسید و پیکی برای تهدید و تطمیع دلاوران راهی آن شهر کرد. پیک دشمن گفت آیا می دانید که با کی طرف هستید؟ و جنایت‌های اربابان خود را به رخ آنها کشیدند تا هراسی در دلهایشان ایجاد کنند و گفتند که ارباب ما با شما کاری ندارد و راه خود پیش گیرید و بروید! دلاوران بی آنکه مکثی کنند؛ گفتند برو به اربابت بگو که این بار نه با تعدادی مردم درمانده و اسیر بلکه با رزمندگانی با ایمان و از جان گذشته روبروست! و بی تردید نابودی در انتظارت است.
روز نبرد فرا رسید؛ دشمن با افراد زیادی شهر را محاصره و

آتشی و دود و دمی بپا کرد تا شاید با رعب و وحشت آنها را وادار به تسلیم کند؛ اما این بر عزم دلاوران و مردمان شهر اضافه کرد. آنها جنگ را شروع کردند ولی مردم و آن 7دلاور بودند که به جنگ پایان داده و آزادی را به شهر برگرداندند
در پایان این نبرد؛ از آن هفت دلاور؛ چهار نفرشان کشته شده و مردم شهر آنها را با احترام زیادی دفن کردند. سه دلاور باقیمانده؛ قبل از ترک شهر بر مزار آنها حاضر شده و بر روی مزارشان نوشتند: «آنها برای کسانی جنگیدند که توان جنگ با دشمن خود را نداشتند و برای چیزی جنگیدند که هیچ منفعتی در آن نداشتند» سپس شهر را ترک کرده و به راه خود تا مقصدی دیگر ادامه دادند.
در خاکستر شهر سوخته و در پس این نبرد شکوهمند برای آزادی؛ صدها دلاور پا به میدان گذاشتند و حفاظت از شهر آزادشده خود را به عهده گرفتند تا آن را با افتخار تمام به فرزندان خود تحویل دهند.

انسان و مبارزه شماره 6 ـ 14011122

12.تعهد ما به آرمان رهایی مردم و آزادی
آزادی؛ خجسته آزادی بالاترین آرمان بشری است و اساسا بشر به آن زنده است و به همین دلیل هستی و تاریخ؛ مدال انسان و انسانیت را به سینه هر یک از ما نصب کرده است. یعنی ما درکارگاه خلقت؛ مخلوقی هستیم که آزاد آفریده شده و باید آزاد زندگی کند. آزادی وجه ممیزه انسان است. وقتی انسانی آزاد نباشد؛ در حقیقت از انسانیت خود تهی شده. به عبارتی وقتی انسان ها ازادی خود را از دست می دهند؛ در حقیقت می میرند. به همین علت نگاهبانی از آرمان آزادی؛ نگاهبانی از حیات و جامعه انسانی است.
آیا ما در برابر چنین آرمانی متعهد بوده و مسئولیتی داریم؟ وقتی به مسیر پرشکوه تاریخ که نگاه می‌کنیم انسان‌هایی را می‌بینیم که هر کدام در زمان خودشان یا از این ارزش‌ها نگاهبانی کرده‌اند یا به آن اضافه کرده‌اند و اگر بشریت امروز در کلیت خود نسبت به انسان‌های برده و دهقانان ستم کشیده بسا بسا جلوترو رهاتر است؛ تنها به دلیل وجود چنین انسان‌هایی است که در طول تاریخ؛ بار این تعهد را بر دوش‌هایشان گذاشته‌اند.
و الان! در نسل ما و در سرزمین ما؛ چه کسی حامل چنین تعهدی است؟ پاسخ را باید در خودمان جستجو کنیم؛ کس دیگری نیست!
این تعهد روی دوش‌های ما گذاشته شده است هم باید از آن دفاع کنیم و هم باید آن را ارتقا بدهیم تا نسل نفرین شده‌ای در فردای ایران و تاریخ نباشیم.
13. نسل نفرین شده
بارها در تاریخ یا در کتاب ها با این واژه بر می خوریم ولی کمتر از خود سوال می کنیم که نسل نفرین شده؛ به کدام نسل می گویند؟ ویژگی آنها چیست؟ چرا نفرین شده اند؟
نسل نفرین شده به نسلی می گویند که قیمت و هزینه مبارزه خود برای آزادی را در زمان خود نمی دهند؛ در برابر حکومت ستمگر تن به سازش یا ذلت می دهند. چنین نسلی جامعه را با همان حاکمیت جبار به فرزندانشان تحویل می دهند. به همین خاطر

فرزندان چنین نسلی پدران ومادران خود را سرزنش می کنند.
امروزه ما نسل نفرین شده نیستیم چون مجاهدین و قهرمانی هایشان و رهبریشان بودند که به خمینی و خامنه‌ای گفتند نه! و ایستادند و سر تسلیم فرود نیاوردند و هزینه بسیار سنگین آن را تا به امروز پرداختند و با افتخار تمام نام ایران و ایرانی را در چنین زمستان سرد وتاریکی از تاریخ مان حفظ و حراست کردند.
و اکنون کانون های شورشی و شورشگران قهرمان با حماسه های خود در زندان ها و در میدان های نبرد و در تیرک اعدام‌ها از ارزش های این نسل حفاظت می کنند.
14.فدا؛ رمز تداوم حرکت تکاملی جهان
مسعود رجوی در درس تبین جهان در سال 1358 گفت:
«تاريخ صحنه بيكراني است از نبرد حق و باطل از درگيري‌هاي نور با ظلمت. هر كجا تاريكي شب سايه شوم خود را گسترده؛ ستارگاني هم بوده‌اند كه سينة سياهش را بشكافند؛ هر كجا نمرودي خودكامگي كرده؛ ابراهيمي بت هايش را شكسته؛ هر كجا فرعوني سر به طغيان برداشته؛ موسي گونه‌اي در درياي خشم خلق غرقش كرده و هر زمان كه يزيدي پردة جهل و تباهي را بر سر مردم كشيده؛ حسيني هم بوده است كه از تخت ظلم بزيرش كشيده تا جهان و تاريخ در مسير مارپيچ خود بسوي كمال به پيش رود. مسيري كه در سراسر آن خون ريخته است جاده‌هاي كه سرخ است. جادة ناهموار تكامل و آنچه در ميان تداوم اين صحنه‌ها كه هر زمان بگونه‌اي رخ نموده‌اند و هميشه ديده شده است واقعيتي است بزرگ و فسلفه‌ايست پر شكوه كه رمز تداوم حركت تكاملي جهان است؛ فدا! / آري فدا آنچه كه جبرها را مي شكند و جباران را از صحنة هستي به دور مي‌افكند تا جهان به سوي كمال به پيش رود و در نوك پيكان آن انسان از قلمرو ضرورت به قلمرو آزادي سفر كند و چنين است كه مي گوييم جادة تكامل سرخ است و تاريخ نيز تكرار پياپي همين صحنه‌هاست. (كل يوم عاشورا و كل ارض كربلا)»

انسان و مبارزه شماره 7 - 1401123

15. این همه شور وغوغا در هستی براي چيست؟
مسعود رجوی: تبین جهان 1358
ما از آن ابر اولیه آغاز مي‌كنيم، آن ابرسيال، بي‌شكل، پراكنده، رقيق و بالابلند. چرا كه زمينه‌اي است براي همه آغازهاي بعدي. بارزترين خصوصيت اين توده گازي‌شكل، مميزه حركت و خروش و طغيانش است؛ كه بهتر است بگوئيم انقلاب؛ گويا مدلي است براي انقلابهاي بعدي، همانند تودهٔ انقلابي خروشاني كه در هيچ لحظه آرام ندارند، در هيچ جاي اين ابر هم از آرامش خبري نيست (يا بهتر است بگوئيم كه ما از روزي شروع به مطالعه آن مي‌كنيم كه از آرامش خبري نيست.)
اگر بشود گفت، لايه‌هاي زير، بالا مي‌آيند وبالايي‌ها به زير مي‌روند. سراسرش خروش و طغيان است. در اينجا است كه همه طرح‌هاي بعدي، يك‌به يك جوانه مي‌زنند، شكوفه مي‌كنند و سرانجام به‌ثمر مي‌نشينند.
شايد اگر ناظر ناآگاهي حضور مي‌داشت به اين فكر مي‌افتاد كه اين همه شور وغوغا براي چيست؟ ولي امروز ما مي‌دانيم كه آنها

بي‌خود نبودند، انقلابي مستمر و طولاني كه تا همين امروز هم ادامه دارد.
16.شرف مجاهدين در چيست؟
مسعود رجوی:
شرف مجاهدين در اين است كه هيچگاه گردي از شاه و شيخ يعني گردي از وابستگي و ديكتاتوري حاكم بر ايران، بر دامن آنها ننشسته و انشاءالله بازهم تا آخرين نفس و تا آخرين قطرهٔ خون در پرتو انقلاب مريم و طهارت سياسي و ايدئولوژيكي ناشي از آن، هيچ گرد و غبار خمينيگرايانه كه در اين روزگار بسياري را در خود محو يا مسخ و مخدوش كرد، بر دامن ما ننشيند.
بله! اين شرفي افتخارآفرين است كه نسل ما و ملت ما حق دارد به‌خاطر آن به‌خود ببالد. خوشا كه (سال‌هاست) در سخت‌ترين و طاقت‌فرساترين شرايط و امتحانات، از اين بابت پاك و پاكيزه و منزه باقي مانده‌ايم و قيمت آن را هم هرروز و هرشب با گوشت و پوست و استخوان پرداخته‌ايم.
راستي اگر مجاهدين سرخم مي‌كردند، ديگر چه‌كسي مانده بود؟ راستي در اين (ساليان) چه‌كسي غير از مجاهدين و شوراي ملي مقاومت ايران و جز مردم به‌جان‌آمدهٔ ايران، خواستار سرنگوني اين رژيم آخوندي بوده است؟ مگر نه اين است كه مدعيان، بلااستثنا، از فرداي 30خرداد به‌هزارزبان سياسي و غيرسياسي «البته خميني» گفتند و آشكارا اعلام كردند كه در عين به‌اصطلاح اپوزيسيون بودن، بين مقاومت ايران و رژيم آخوندي، همين رژيم را ترجيح مي‌دهند؟
بسياري زمينه‌هاي عيني براي پيروزي قطعي شما بردشمن ضدبشري اكنون فراهم شده و در افق پديدار است. اما اگر دفتر حيات سازمان مجاهدين امروز بسته مي‌بود يا حتي اگر در آينده نيست و نابود بشوند و يك‌تن از آنان هم باقي نماند، بازهم تاريخ و مردم ايران به‌شما آفرين خواهند گفت كه برعهد و پيمان خود با خدا و خلق از روزي كه «مرگ بر ارتجاع»گفتيد، وفا كرديد.
راستي كه هيچگونه تزلزلي دربرابر خميني و خامنه‌اي و رفسنجاني و خاتمي شايسته و برازندهٔ موقعيت و مقام ميهني و ايدئولوژيكي مجاهدين نبوده و نيست و همين پايه و مبناي‌شرف و ارزشهاي شماست و خطسرخ بين مقاومت و انقلاب با تسليم و سازش از همين‌جا مي‌گذرد. خطي كه درواقع رود خروشان 120هزار شهيد آزادي است.

انسان و مبارزه شماره 8 -14011124

17.شكوه واقعا انسان بودن
مسعود رجوي ـ تبين جهان
... براساس عقيده زيستن و مردن و حركت كردن، واقعا "چقدر دشوار است. رنج امانت ـ همان امانتي كه آسمان‌ها، زمين و كوهها از بر دوش كشيدنش ابا مي كردند ـ حقيقتا"، رنجي است كه براي تحملش، دلها احتياج به سعه صدر، تحمل و ظرفيت فراوان دارد و از قضا درست در همين جا است كه مسئوليت انساني، خودش را خاطر نشان مي‌كند. جاذبه ثروت، جاه، مقام و نام را بايستي كنار گذاشت، سختي، بدنامي و مرگ را استقبال كرد. و به راستي هم كه كار مشكلي است.
ولي درست در همين نقطه ـ البته اگر معنا و مفهوم كارمان را

بفهميم و به آن معتقد باشيم ـ سختي و رنج بزرگ، در جوهر و بطن خودش، به شكوه بسيار آرامش بخشي تبديل خواهد شد. شكوه واقعا انسان بودن، يعني خداگونگي بشري كه التيامي برهمه جراحتها و دردها و آتشهاي دروني است. كافي است كه مرام و مكتبمان را درست و واقعگرايانه و بحق انتخاب كرده و برحسب آن حركت كرده باشيم، و ديگر چيزي برجاي نخواهد ماند. مكتبي كه پيامآور رسالتهاي حقيقتطلبانه باشد. و در اين صورت ديگر چه رنجي و چه ناراحتي؟

18. ضد تسليم

مسعود رجوي

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءهُ فَلاَ تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ -آل عمران/175

همانا كه شيطان آدمهاي خودش و نفرات خودش را ميترساند و زبون و ذليل ميكند، مبادا بترسيد مبادا از مرتجعين بترسيد، مبادا از نيروهاي ضد تكاملي بترسيد و جا بزنيد -اگر ايمان داريد فقط از من از (خدا) بترسيد.

اين همان ويژگي اول مولاي متقيان و قدر مسلم و مجسم انسانيت، اميرالمؤمنين است. اهل جازدن، اهل كوتاه آمدن و تابع تعادلقوا نيست.

كسي نيست كه بهخاطر زياد بودن دسته و عده و عده ارتجاع و استعمار و بهخاطر دودودم زياد آنها، تبليغات زياد آنها و بهخاطر تاخت وتاز مستمر آنها، جابزند و كوتاه بيايد. كوهها ممكن است بجنبند اما او نميجنبد.

نخستين ويژگي شاخص تقوا اين است كه ضد تسليم شدن دربرابر تعادل قوا و حركت خودبهخودي است. اسير غرايز كور يا نظامات جبار، با شاخص ميتوان و بايد نميخواند. چرا؟ چون او پيام مجسم پيروزي نوع انسان است.

19. آينده تابناك

مسعود رجوي ـ تبين جهان

تكامل جهت مشخصي دارد، موانع را از ميان بر ميدارد و عليرغم تمام مشكلات و تمام بن بستهاي جلوي راهش، را ه خود را باز كرده، بن بستها را يكي پس از ديگري در هم شكسته وجلو مي رود. هيچ بن بست و تاريكي براي تكامل متصور نيست. آينده به واقع از خورشيد هم تابناكتر است و با چنين ديدگاهي، تمامي پيش بينيهاي مايوس كننده و بدبينانه در مورد آينده انسان مردود است. مشي عمومي تكامل، خروج سر فرازانه از همهي بن بست هاست. اين يك نويد پيروزي به تمام مبارزين، آزادگان، مجاهدان و... است، يعني نويد پيروزي نهايي!

آينده بي ترديد از آن نسلي خواهد بود كه نسل انقلاب است. عناصر ضد خلقي، عناصر ارتجاعي، هيچ سر نوشتي جز نابودي ندارند. بنا بر اين هيچ نگراني و بيمي نبايد داشت و نبايد به ظاهر و سطح پديدهها چشم دوخت. آن قدر تكامل از اين سدهاي به ظاهر قوي را شكسته و شكافته است كه اينها در برابرش چيزي نيست!

انسان و مبارزه شماره 9 -14011125

20. اميد به آينده و افق هاي تابناك

مسعود رجوي ـ تبين جهان

... بايد به آينده اميدوار بود حتي در سختترين شرايط بايد به افقهاي تابناك چشم داشت درست است كه جريانات تكاملي ابتدا كند پيش مي روند ولي هيچ جايي براي ترس و ترديد نيست، چرا كه زماني خواهد رسيد كه ثمره‌ي جريان و ميوه‌هايش برسند و آنوقت خودشان را شتابان نمودار خواهند كرد.
بله بايستي كمي‌صبر انقلابي آموخت آينده به روشني در پيش روي است. درست به همين دليل انقلابي واقعي كسي است كه وقتي آسمان را پوششي از ابرهاي تيره و تار فرا گرفته باشد باز هم تابش خورشيد را از ياد نبرد و ايمان داشته باشد كه بي‌ترديد خواهد تابيد.
اين مطلب را پيوسته بايد در تمام تحولات و در تمام مسائل فردي و اجتماعي و تشكيلاتي مد نظر داشت بقول قران «وَلاَ تَيْأَسُواْ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِنَّهُ لاَ يَيْأَسُ مِن رَّوْحِ اللّهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ» از روح خدا نا اميد نشويد. از روح خدا جز قوم كافر و حق پوش ناامید نخواهند شد.
روح خدا چيست كه ناامیدي بر نمي دارد؟ و هميشه فرخندگي و خجستگي را در پيش خواهد داشت؟ آنچه مسلم است فقط ضد تكاملها و فقط ضد حقها و كافرها هستند كه بايستي ناامید باشند فقط براي آنها است كه در آينده جايي نيست براي مابقي هست و حتماً هم هست يعني رنجها، دربدريها، مبارزات، خونها، شكنجه‌ها، محبس‌ها و. .. سرانجام در پس عملكرد درست و صادقانه، به نتيجه مي نشيند.
در نظر بگيريد اگر با همه‌ي توطئه‌ها و حيله گريهايي كه البته نهايتاً بتدريج يك سازمان و يك تشكيلات انقلابي را رشد مي دهد، درست برخورد شود؛ آنوقت اين سازمان در اوج خودش با استقبال توده‌اي مواجه خواهد شد، با استقبال خلقش، آنوقت تكامل شتاب جديدي مي گيرد. در آن مرحله، آن هسته‌ي مخفي يا تشكيلات كوچك، ازچند ده نفر يا چند صد نفره گسترش پيدا مي كند، بعد همه‌ي خلق به آن نيرو خواهند رساند.
شتاب و پيروزي منطق تكامل است. به عكس اگر سرعت رشد ما چه در جريان سازندگي هاي فردي و چه در جريان تكامل اجتماعي با آهنگ متناسب افزايش پيدا نكند از زمان عقب خواهيم افتاد بنابراين بايد هر چه زودتر در هر كجا كه هستيم ضمنا به بررسي اشكالات كارمان بپردازيم و علل آنها را بيرون بياوريم تا شتاب تكامل ما را زير نگيرد اگر ما شتاب را مد نظر داشته باشيم از هر گونه عقب افتادگي به دور خواهيم بود. يعني تنها پديده‌هايي ميتوانند پا به پاي تكامل حركت بكنند كه از ديناميزم و پويايي و تحرك و شتاب كافي برخوردار باشند، پس مبادا از جريان تكامل عقب بمانيم كه اين يعني خروج و پرت افتادن و از مدار حق و تكامل. به همين دليل هر نوع كندي و لنگي در كار، و هر نوع جدي نگرفتن آن در صورت عدم جبران ما را از گردونه‌ي تكامل خارج خواهد كرد در تحليل‌ها و پيش بيني‌هاي آينده‌مان نيز بايد به اين مطلب توجه كنيم در ارزيابي مسائل و تحولات آينده توجه به قانون شتاب امري ضروري است يعني بايد شتاب تحولات را در محاسبات خودمان داخل كنيم. براين اساس ميتوان پيش بيني كرد كه در 20 سال ديگر وضعيت چهان با چه شتابي از وضعيت امروز فاصله گرفته است. صحبت از نوسانات مقطعي نكنيم، *صحبت*

از اين نكنيم كه هر طفلي در جريان بلوغ خودش افت و خيز دارد بلند مي شود و زمين مي خورد صحبت از كل جريان است كه هميشه تصاعدي و هميشه رو به بالاست.